

باسمه تعالی

- ۲ مشتق
- ۲ امر دوم: جریان نزاع در اسم زمان
- ۲ جواب استاد به مرحوم خویی
- ۲ اشکال استاد به جواب مرحوم اخوند
- ۳ جواب حاج شیخ اصفهانی
- ۳ جواب استاد به مرحوم اصفهانی
- ۳ جواب مرحوم آغا ضیا از توهم
- ۴ جواب استاد به مرحوم آغا ضیاء

موضوع: امر دوم: جریان نزاع در مثل اسم زمان / مشتق / مقدمات علم اصول

خلاصه مباحث گذشته:

بحث در اسم های زمان بود که آیا داخل بحث مشتق هستند یا نه؟ چیزی داخل بحث مشتق است که جری و حمل بر ذات داشته باشد که در بحث های آینده خواهد آمد که مصادر و افعال این شرط را ندارند پس رکن اول این بود که ان عنوان قابل حمل بر ذات باشد و رکن دوم این شد که بعد از انقضا ان ذات باشد تا بحث شود که حمل بر ان ذات حقیقت است یا مجاز؟ متوهم گفت که این رکن دوم در اسم های زمان نیست زیرا زمان ذاتش متصرم الوجود است و از بین میرود و چیزی که الان هست ذات دیگری است. به جواب های این توهم رسیدیم که مرحوم اخوند فرمود ما در مفهوم مشتق بحث میکنیم حال مصداقش محقق نمیشود مضر به کلیت مفهوم نیست مرحوم خویی این مطلب را قبول کردند ولی فرمود که از جهت دیگری از محل بحث خارج است و ان عبارت است از این که وضع اسمهای زمان برای عموم لغو است در حقیقت چند شرط برای مورد بحث لازم است یکی جری داشته باشد و اینکه لغو نباشد

مشتق

امر دوم: جریان نزاع در اسم زمان

جواب استاد به مرحوم خویی

اینکه مرحوم خویی گفتند^۱ عمومیت وضع برای اسم های زمان لغو است درست نیست زیرا همان طوری که قبلا گفته شد وضع برای تفهیم و تفاهم است و لازم نیست که دقیقا مساوی با آن هدف باشد و لازم نیست که تفاهم علت برای وضع باشد بلکه چیزی که مهم است این است که وضع حکمتی داشته باشد و اینکه وضع دایره اش وسیع تر از غرض باشد اشکالی ندارد و در محل بحث نیز اینگونه است زیرا مردم نیاز دارند که در خصوص ما تلبس به مبدا را استعمال کنند ولی در اعم از تلبس را نیاز ندارند و این باعث لغویت نمیشود. در افعال نیز این گونه است و فعل اوسع از غرض را دارند و این یک امر عقلایی است منبه این مطلب این است که در لفظ الله وضع شده برای جامع همه صفات یا فقط علم شخص خاصی است و لو اینکه در بحث تعدد الله به درد میخورد ولی اشکالی ندارد در بحث ما نیز اینگونه است.

اشکال استاد به جواب مرحوم اخوند

جواب مرحوم اخوند^۲ نیز ناتمام است اینکه ایشان فرمود بحث ما در مفهوم است و بیش از یک مصداق اگر نداشته باشد به عموم مفهوم ضرر نمیرساند درست است ولی در بحث ما صغری ندارد. همان طوری که قبلا فرمود عنوان اگر از بین برود ذات از بین میرود فلذا این گونه عناوین مورد بحث نیست در اسمهای زمان نیز این گونه است و لو اینکه عنوان ذاتی نیست ولی ذات از بین رفت همان طوری که در ذاتیات معنا ندارد بحث شود چون ذات از بین رفته است در اسم های زمان نیز ذات از بین رفته است و هیچ فرقی بین آنها نیست.

پس اشکال از این جهت نیست که یک فردش در خارج محقق بشود و فرد دیگری محقق نشود بلکه مشکل این است که ذاتی در کار نیست تا بحث شود اطلاق عنوان حقیقت است یا مجاز؟ و مشکل در تصویر همان جامع است دو زمان با هم متباین است یعنی زمان متلبس به مبدا یک ذات است و زمان دیگر ذاتی دیگر است فلذا ادعای مرحوم اخوند که مشکل را در فرد برده است درست نیست بلکه مشکل در همان مفهوم است و جامع نداریم.

۱ مصباح الاصول، السید أبو القاسم الخوئی، ج ۱، ص ۱۹۱.

۲ کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۴۱.

جواب حاج شیخ اصفهانی

ایشان فرموده است^۱ اگر اسمهای زمان مختص به زمان باشد اشکال وارد است که جامع نداریم اما اگر صیغه های اسم زمان مشترک بین زمان و مکان است و چون وضع مشترک است جامع داریم و آن ظرف قتل مثلا که جامع است و همین که مکان وجود دارد کفایت میکند یعنی یک فردش دو مصداق داشته باشد برای تصویر جامع کفایت میکند مثلا مقتل برای وعا قتل وضع شده است که جامع بین زمان و مکان است و همین که نسبت به مکان دو مصداق داشته باشد برای تصویر جامع کافی است. و لو اینکه در زمان دو مصداق ندارد ولی مضر به جامعیت مفهوم نمیرساند پس بحث وضع برای جامع جریان دارد. نظیر کلمه فی که برای جامع ظرفیت زمانی و مکانی وضع شده است. پس مشکل به تصویر جامع بود رفع شد.

جواب استاد به مرحوم اصفهانی

لازمه ی کلام مرحوم اصفهانی این است که مقتل یک وضع بیشتر نداشته باشد و مشترک معنوی باشد در حالی که این مطلب خلاف ارتکاز است بله در فی قبول داریم ولی در اسمهای زمان یک عین داریم و متی داریم که عین مکان است و متی زمان است و هر کدام وضع مجزایی دارند. به عبارت دیگر مقتل برای زمان و مکان مشترک لفظی است و هر کدام وضع جدایی دارند و لو اینکه نیاز به قرینه معینه داریم ولی به خاطر اراده است ولی دو مستعمل فیه دارد. دلیل این مطلب نیز تبادر است که از مقتل ظرف قتل تبادر نمیکند نه اینکه برای جامع وضع شده باشد و زمان و مکان را با دال دیگری بفهمیم.

جواب مرحوم اغا ضیا از توهّم

ایشان میفرماید^۲ اصلا زمان باقی است و منقضى نشده است و از اصل اشکال را منکر است یعنی زمانی که متلبس به مبدا شد منقضى شده است ولی ایشان میفرماید همان زمان باقی است عرفا زیرا این زمان ها متصل هستند و اقتضای وحدت میکند. اگر ساعت ۸ کسی را کشتند در ساعت ۹ میگویند همان زمان قتلش است بله عرف یک تقطیعی دارد و نمیگوید تا قیامت همان زمان است ولی روز و هفته را همان زمان را باقی میداند و تصریم و امثال آن را عرف حساب نمیکند. پس ذات باقی است منتها این ذات تلبس به مبدا داشت بعد آن تلبس از بین رفت ولی ذات از بین رفته است

^۱ نهاییه الدرايه ج ۱ ص ۱۷۲

^۲ نهاییه الافکار، آقا ضیاء الدین العراقی، ج ۱، ص ۱۲۸.

ایشان این بحث را به استصحاب تشبیه است و گفته اند که زمان قابل استصحاب است در حالی که زمان متصرم الوجود است در انجا خود مرحوم اخوند گفته است که به هم متصل هستند و مجموعه را ملاک میدانستید در این جا نیز مجموعه را ملاک بدانید

جواب استاد به مرحوم اغا ضیاء

ادعای ایشان درست نیست و قیاس ایشان نیز درست نیست اما قیاسش درست نیست دلیلش این است که در استصحاب ما مجموعه را استصحاب میکردیم چیزی که متصرم شده است حرکت تقطیعی است و چیزی که متصرم نیست حرکت متوسطیه است که یک امر وحدانی است و مجموعه ای واحد است و متیقن مجموعه ای بین حدین است که یک امر وحدانی است اما در محل کلام متلبس به مبدا یک قطعه ای از زمان میبینیم و انقضا را یک قطعه زمان دیگر میبینیم که دو قطعه شد و مانند همان حرکت قطعی است و توسط معنا ندارد فلذا یک امر وحدانی نیست و مجموع نیست زیرا کل ان زمان که متلبس نیست و الا انقضایی پیش نمیاید. این که مثال آورد به اینکه امروز روز قتل است منظور این نیست که تمام امروز تلبس به قتل دارد بلکه مراد این است که در این روز قتل در ان اتفاق افتاده است

پس نتیجه این است که ما نتوانستیم که اسم زمان را داخل در بحث بدانیم